

دکتر بهمن هنرمند

دانش آموخته دکتری تاریخ ایران باستان از دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

bahman.honarmand@yahoo.com

نقش و کارکرد نیروهای کمکی در ارتش حکومت ساسانی

چکیده

توسعه‌طلبی حکومت ساسانی و گسترش مرزها و متصرفات خارجی و همچنین کشمکش‌های درون تشکیلات حکومتی بر سر قدرت و نفوذ در هرم قدرت سیاسی بین اشرافیت درباری با شاه، رویکرد گرایش به استفاده از نیروهای کمکی و پشتیبان را افزایش داد. این سیاست گزینه‌ای موقتی بود و براساس موقعیت زمانی و مکانی خاص صورت می‌گرفت. در پیش گرفتن چنین رویکردی نتایج و پیامدهای مثبت و منفی برای ساسانیان در بعد داخلی و خارجی برجای گذاشت. ادامه چنین سیاستی در دراز مدت نه تنها موجبات تنش و تقابل در دستگاه حکومتی را ایجاد نمود، بلکه مقدمات شورش و ناآرامی در جامعه را نیز فراهم کرد؛ زیرا عناصر تازه وارد به تدریج در دسته بندیهای سیاسی و نظامی بین شاهان و اشرافیت درباری و به ویژه در زمان جلوس شاهان بر اریکه سلطنت وارد عرصه سیاسی و نظامی می‌شدند. در این مقاله تلاش می‌شود؛ نقش و تاثیرگذاری نیروهای کمکی در ارتش حکومت ساسانیان و دلایل در پیش گرفتن چنین رویکردی، مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

کلید واژه: ساسانیان، ارتش ملی، نیروهای کمکی و پشتیبان.

مقدمه

ساسانیان بنای حکومت چهار صد ساله خویش را بر مبنای ارتشی توانمند و کار آزموده قرار دادند که توانست بالانس قدرت را در مقابل دشمنان خارجی و داخلی حفظ نماید. این ارتش قوی متشکل از سواره نظام سنگین اسلحه و سبک اسلحه و پیاده نظام از اشرافیت نظامی و نیروهای خاندان‌های حکومتگر و همچنین سپاه آزادان بود، تشکیل می‌شد. در پناه آن، نیروهای کمکی و پشتیبان که شامل نیروهای ایالات قلمرو شاهی و مزدوران و نیروهای بیگانه بودند، به ارتش ملی ملحق می‌شدند. چنین نیروهایی از ملیت‌ها و مذاهب مختلف بودند و به تناسب شدت بحران‌های داخلی و خارجی و حفظ تعادل و توازن قدرت در دستگاه حکومتی و یا به اصطلاح تضعیف دشمنان مورد بهره‌گیری قرار می‌گرفتند. رویکرد گرایش به نیروهای کمکی و بهره‌گیری از آنان در طول حکومت ساسانی تداوم یافت. این روند با ضعف و اقتدار شاهان و شدت بحران‌های درون حکومتی و بحران‌های خارجی بستگی داشت. به واقع ورود چنین نیروهایی بیشتر از عصر شاپور دوم به بعد به تناوب تحولات سیاسی - نظامی تا اواخر حکومت ساسانیان ادامه یافت.

در این مقاله سعی بر آن شد که کارکرد نیروهای کمکی و پشتیبان در همگام با ارتش ملی در رفع بحران‌های داخلی و خارجی و به تبع آن ایجاد زمینه‌های تضاد و تنش در بین اشرافیت درباری و دستگاه حکومتی و سیاست بسیج و جذب نیروهای جنگی به تحریک و تشویق انگیزه‌های مذهبی و عقیدتی و ایجاد کلنی نشین‌های نظامی در سرحدات مرزی و نتایج زیانبار چنین سیاستی مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

سوال این است با توجه به برخوردار بودن حکومت ساسانی از یک ارتش ملی توانمند

و رزم دیده، چرا شاهان ساسانی متوجه جذب و به کارگیری نیروهای کمکی شدند؟

اگرچه در منابع تاریخی اشاراتی گذرا و محدودی به حضور چنین نیروهایی در بطن تحولات سیاسی و نظامی شده است، ولی نقش و تاثیر آنان در ساختار سیاسی - نظامی جامعه مورد توجه قرار نگرفته است. در این مقاله تلاش می‌شود با استفاده از نمونه‌های

تاریخی که مورخان رومی و مسلمان و آرا و نظریات گوناگون مورخان معاصر غربی و شرق شناسان و پژوهشگران داخلی، در تبیین چارچوب پدیده روند بهره گیری از نیروهای کمکی و پشتیبان و میزان تاثیر گذاری و نقش آنان در ساختار نظامی و سیاسی ایران ساسانی انگشت گذاشت و برآیند و حاصل این تحقیق را که منجر به بررسی بیشتر نکات مثبت و منفی در تحولات نظامی - سیاسی ایران در این دوره مهم تاریخی می شود، به عنوان الگوی مطالعاتی مورد ارزیابی قرار داد.

نقش و دلایل حضور نیروهای کمکی

اگرچه حکومت ایران ساسانی از ارتشی قدرتمند برخوردار بودند، ولی با این وجود از نیروهای دیگری چون نیروهای کمکی بیگانه و ایالات، که از ملیت‌ها و نژادهای گوناگون بودند، در برخی مواقع بهره می‌گرفتند. دلیل اصلی روی آوردن شاهان به ویژه در دوره ساسانی به چنین نیروهایی، بیشتر حاکم بودن جو بی‌اعتمادی بر تشکیلات حکومتی و رقابت و جناح بندی بین صاحب منصبان و گروههای ذی نفوذ با شاه بود. چنین رقابت و کشمکش‌هایی در کل نیاز به وجود نیروهای مذکور - که خارج از تشکیلات نظامی سازماندهی شده حکومتی بودند - را سبب گردید. به عبارت دیگر ایده بهره‌گیری از این نیروها بیشتر به خاطر بحرانهای درون تشکیلاتی و آشفتگی‌های بود که دولت را درگیر بحران زیاده خواهی اشرافیت درباری کرده بود و شاهان به کمک آن نیروها بهتر می‌توانستند بر بحرانها و آشوبهای درباری فایق شوند. بدین سان بهره گیری از نیروهای کمکی به تناوب تحولات و بحران های خارجی و داخلی در مقاطع زمانی خاص مورد توجه بود. این سیاست جذب، بستگی به توان پادشاه در کنترل اوضاع سیاسی و نظامی داشت که می‌توانست دستگاه حکومتی و نهادهای کشوری و لشکری را در حیطه اختیار داشته و بر آن مسلط باشد. با وجود سیستم استبدادی حکومت ساسانی و تمرکز قدرت و خودکامگی شاهان، تاج و تخت شاهی در مخاطره مدعیان سلطنتی بود که از سوی فرزندان شاه یا افراد دیگر طراحی و اجرا می‌شد. از این رو به خاطر بی‌اعتمادی تام شاه به تمام اطرافیان خود، او ناگزیر می‌شد، حراست از خود را به نیروهای نظامی کمکی ایالات و یا سربازان

بیگانه و مزدوران بسپارد که هیچ وابستگی قومی و خویشاوندی با نزدیکان و اطرافیان او نداشتند و فقط سرسپرده شخص شاه بودند. از سوی دیگر تشکیل یک نیروی حقوق بگیر از ملیتها و نژادهای گوناگون که برای منافع مادی سبعت بیش از اندازه نشان می‌دادند، نه تنها در رفع بحران ولو به صورت موقت نقش ایفا می‌کرد، بلکه از نظر روانی نیز شاهان را تاحدودی تسکین می‌داد؛ زیرا به نظر آنانیک جنس بودن ارتش و سپاه، خطرشورش و سرکشی داشت و پیامد این عمل برای آینده حکومت گران بود. زیرا هرگاه نفوذ نیروهای مزدور و بیگانه در سپاه بیش از اندازه می‌شد، خطر توطئه و دسیسه آنان در ارتش افزایش می‌یافت و آنان با کم شدن امتیازات و منافع مادی و یا به خطر افتادن خواسته‌هایشان (که بیشتر مادی بود) موجبات ناآرامی و آشوب و کودتا را فراهم می‌نمودند. برای روشن شدن این موضوع، نقش و تاثیر نیروهای کمکی در حکومت ساسانی مورد بررسی و تحلیل قرار خواهد گرفت.

ساسانیان و نیروهای کمکی

تشکیل حکومت ساسانی همزمان با تهاجمات گسترده رومیان در غرب، کوشانیان و هیاطله در مشرق و بدویان در شمال به مرزهای ایران بود. چنین تهاجماتی نیاز و ضرورت تشکیل یک ارتش قوی و منسجم را می‌طلبید. این ضرورت، اهمیت قابل توجه رسیدگی به امر سپاهیان از سوی حکومت را لازم می‌نمود. به همین دلیل نقش سپاهیان و نظامیان در طول دوران حاکمیت ساسانیان دارای اهمیت خاص بود. این توجه خاص بیشتر به خاطر نقش حفاظتی و مقابله با دشمنان و پیشبرد اهداف سیاسی - نظامی و ایجاد یک حکومت با اقتدار بود. چنین رویکردی سبب گردید، اشرافیت نظامی جزو اقشار بالای جامعه ساسانی^۱ و از ارکان اصلی دولت به شمار آیند. از آنجا که ساسانیان سیستم نظامی خود را از پارتیان الگوبرداری کرده بودند. در آن دوره همچون دوران هخامنشی و اشکانی، سپاه ایران از دو بخش اساسی سواره نظام و پیاده نظام تشکیل می‌شد.^۲ در این میان سپاه سواره نظام نیز خود شامل سواره نظام سنگین اسلحه و زره پوش و سواران سبک اسلحه بود. بخش سواره نظام سنگین اسلحه، که از خانواده‌های اصیل و اشراف زاده تشکیل می‌شد

و گروه سواران سبک اسلحه که از مردمان عادی و طبقات پایین جامعه و یا از مزدورانی بیگانه که غالباً از قبایل جنگجو و تحت اختیار فرماندهان خود بودند و از سلاح‌های سبک‌تر استفاده می‌کردند تشکیل می‌شد که برای پول در ارتش ساسانی خدمت می‌کردند.^۳ در طول دوران حکومت ساسانیان، اهمیت سواره نظام زره پوش به تدریج افزایش یافت. این سواران حتی اگر خود از خاندان سلطنتی نبودند، در طبقه بندی اجتماعی پس از اعضای خاندان‌های حاکم و در حلقه نزدیکان شاه جای می‌گرفتند.^۴ سواره نظام غالباً در صف اول نبرد مستقر می‌شدند و اهمیت و نقش مهمی در پیروزی‌ها ایفا می‌کردند^۵ و اشراف و بزرگان و طبقه متوسط (آزادان) در آن حضور فعال داشتند.^۶ با چنین ارتشی، ساسانیان در زمینه جنگاوری و نوعی سواره نظام مرکب از شهسواران به پیشرفت چشمگیری نایل آمده بود و می‌توانست بالانس قدرت در منطقه را به خوبی نگه دارد و در تحولات سیاسی و نظامی به خوبی ایفای نقش نماید.^۷ بعلاوه باید از سواران ویژه و برگزیده «سواران جاویدان» ده هزار نفری تحت فرماندهی ورثه نیاگان خودای و گروه فیل سواران یاد کرد. همچنین گروه دیگری به نام گیانارسپاران (جان سپارا) که زندگی خود را فدای شاه می‌کردند، وجود داشت. پیاده نظام نیروی دیگری بود که بخشی از آنان متعلق به طبقات پایین و فرودست جامعه روستایی و دهقانان مشمول نظام وظیفه بودند، در خدمت بار و بانه سپاه، حفر خندقها و احداث خاکریزها و بالا رفتن از دیوار، نقب زدن و یا مراقبت از گاری‌های مخصوص حمل تجهیزات نظامی قرار می‌گرفتند.^۸ این نیرو از «کمانداران و سربازان معمولی، نیزه و سپر به دست تشکیل می‌شد و در فاصله معینی دشمن را زیر رگبار تیرهای خود گرفتار می‌نمودند. رویهمرفته از چنین نیروهایی بیشتر به عنوان لایه‌هایی استفاده می‌شد که دشمن باید از آنها عبور می‌کرد تا به جنگجویان اصلی برسد».^۹ ضعف و عدم لیاقت پیاده‌ها در جنگها را باید از زاویه موقعیت طبقاتی - اجتماعی آنها نگرست. چون علاوه بر آنکه در شکست و پیروزی بار سنگین اقتصادی را بر دوش می‌کشیدند. در پیروزیها هم بهره‌ای نصیبشان نمی‌گردید. بعلاوه نداشتن تعلیمات رزمی و

تبعیضی که بین آنها و سواره نظام منتخب از نجبا و اشراف از نظر تجهیزات دفاعی و تهاجمی وجود داشت، در عدم کارایی آنها تاثیر گذار بود.

موازی با ارتش اصلی، از نیروهای دیگری تحت عنوان نیروهای کمکی و پشتیبان استفاده می شد. از جمله این نیروها، نیروی ایالات قلمرو شاهی بود که در پناه ارتش ملی در مواقع مقتضی و بحران های حاد در درون تشکیلات حکومتی و چه در خارج از مرزها به جبهه های جنگ گسیل می شدند. نیروهای ایالات از جانب مرزبانان در مواقع اضطراری به ارتش اصلی اضافه می شدند. آنان جزو امپراتوری ایران بودند و در مواقع جنگ و به عنوان وظیفه برای دفاع از سرزمین و کشورشان با فرستادن سپاهیان به جبهه های جنگ عزیمت داده می شدند و کارشان مزدوری نبود. آنان غالباً در ولایات و شهرستانها از طرف حکام تجهیز می شدند. کاربرد چنین نیروهایی بستگی به شرایط جغرافیای سیاسی و تحولات سیاسی داخلی و خارجی داشت. چنین نیروهایی در مواقع بحرانی که حکومت و در راس آن شاهنشاه در معرض خطر قرار داشتند، مورد بهره برداری قرار می گرفتند. حفاظت شهرهای حوزه ماموریت در مقابل نیروهای بیگانه و از بین بردن شورشهای داخلی به عهده آنان بود و اغلب مردم شهرها و روستاها، افراد آن گارد را تشکیل می دادند. در زمان وقوع جنگ های محلی، شهربان موظف بود تا به کمک نیروهایی که سهمیه ناحیه تحت فرمانروایش بود، آن جنگ را به پایان برساند. اما در زمان وقوع جنگ عمومی سربازان ذخیره تمامی ایالات موظف به شرکت در نبرد بودند. آن نیروهای ذخیره آمیخته ای از مردمی با خاستگاهها و زبان گوناگون بودند که میان اجزای مختلف آن هیچ گونه پیوستگی وجود نداشت و در مواجهه با سپاهیان سازمان یافته با وجود برتری نفرات، به پیروزی دست نمی یافتند. آنان برای موارد و شرایط خاص انتخاب می شدند و پیش از ورود به ارتش از آموزش کافی برخوردار نبودند و بیشتر به خاطر انبوه جلوه دادن سپاه و استفاده از مهارتشان در ارتش به کار گرفته می شدند. بنابراین به همراه اسواران ایرانی، سپاهیان کمکی ایالات نیز می جنگیدند. آن نیروهای کمکی همانند دوره هخامنشی از

اسواران زمیندار ممتاز موسوم به جان اسپاران شاید از دستجات مزدور هم مرکب بوده‌اند، تشکیل می‌گردید و فرماندهی آن‌ها با شاهزادگان محلی بود.^{۱۰}

سیاست دیگر ساسانیان ایجاد کلنی‌های نظامی در مرزهای امپراتوری بود. از آنجا که حکام ولایات سرحدی (مرزبانان) در محدوده خویش دارای اختیارات بیشتری بودند و غالباً با تهاجمات مکرر دشمنان مواجه می‌شدند و قلمروشان از حساسیت ویژه سیاسی - نظامی برخوردار بود، به امر نظامی‌گری توجه زیادی داشتند. به همین خاطر آنان همواره قوای مزدور در اختیار داشتند. ساسانیان برای تقویت حفاظت مرزها و سرحدات در مقابله با دشمنان خارجی و مهاجمان، سیاست ایجاد کلنی‌های نظامی از جنگجویان فرمانبردار ملل تابعه را در پیش گرفتند. بدین ترتیب ساسانیان با انتقال آنان به سرحدات و اسکانشان در نوار مرزی و ایجاد این کلنی‌ها در نقاط مهم و استراتژیک، یک کمربند دفاعی - نظامی ایجاد می‌کردند.^{۱۱} در جانب دیگر ساسانیان گروه‌های نظامی زیادی را در داخل به بهانه حفاظت از مناطق مرزی جابه‌جا و آنان را در پادگان‌ها و اردوگاه‌های نظامی مستقر نمودند. این سیاست که بیشتر توسط خسرو اول و خسرو دوم دنبال شد، به خاطر جلوگیری از تهاجمات دشمنان به داخل مرزهای ایران بود. خسرو اول در این راستا دست به نقل و انتقال نیروهای نظامی در داخل کشور زد. سپاهی دوازده هزار نفری را در دربند (باب‌الابواب) جهت مقابله و جلوگیری از تهاجم اقوام به آن حدود مستقر کرد.^{۱۲} وی با انتقال نیروهای زیادی به سرحدات و ثغور ایران، اگرچه توانست راه ورود مهاجمان به داخل سرزمین ایران و به ویژه به نواحی شمالی را تا حدود زیادی مسدود نماید. با این وجود، اسکان تعداد زیادی از نیروهای زبده در مناطق مرزی، سبب کاهش تعداد نیروهای نظامی ارتش گردید و از نظر کیفی نیز ارتش را از وجود فرماندهان شایسته و بااقتدار بی - نصیب شد و موجبات تضعیف ارتش را فراهم نماید. خسرو از سوی دیگر با گسترش و ایجاد استحکامات مرزی به ویژه در گرگان و پایه ریزی چهار اسپهبد به جای اران سپاهبد، قدرت نظامی را به نواحی مرزی منتقل کرد. با این عمل نیروی قابل ملاحظه‌ای در اختیار این فرماندهان قرار داد. چنانچه وظیفه اسپهبد آذربایجان دفاع از خزرها و قبایل قفقاز بود.

وی در مرز قفقاز نیرویی دائمی مرکب از پنج هزار سوار و پیاده اسکان داد.^{۱۳} به گفته ابن‌اثیر این نیروها «سیاسجین» یا همان ساخلوی یا پادگانیان بودند.^{۱۴} بدین گونه استحکامات دفاعی خسرو از دروازه دربند و قفقاز تا گرگان کشیده شده بود.^{۱۵} این دیوار در بیرون از ایرانشهر بود و علاوه بر مصون کردن ایران از تهاجمات ترکان، برای امپراتوری بیزانس هم در برابر هون‌ها و ترکان سودمند بود. بیزانسی‌ها برای ترمیم و نگهداری استحکامات هزینه‌های گزافی می‌دادند.^{۱۶} بعد خسرو بر هر ناحیه آن امیری با سربازان زیاد قرار داد و زمین‌های اطراف را تحت عنوان اقطاع به آنان واگذار کرد و آن را به صورت ارثی در اختیارشان گذاشت. در نتیجه آن نواحی تیول سربازان مرتبی بود.^{۱۷} خسرو در این پروسه اهداف نظامی را دنبال می‌کرد. بیشتر افراد منتقل شده و تبعیدی که از لحاظ جسمی توانمند بودند، به عنوان سپر دفاعی در مرزها قرار می‌داد و آنان را وجه المصلحه سیاسی - نظامی دولت خویش می‌کرد. این سیاست بعد از سوی خسرو دوم بیش از شاهان دیگر دنبال و پیگیری شد، احتمال دارد با هدف جلوگیری از شورش و یا مهار قدرت نظامی آنان بوده است. چنانچه پس از سرکوبی شورش بستام، سپاهی ده هزار نفری را در شهر قزوین برای جلوگیری از ورود مخالفان از مناطق دیلم به ایرانشهر منتقل و در پادگانی مستقر کرد. این سپاهیان در آنجا ماندگار شدند. آنان بعدها به دلیل دریافت اقطاع به صورت مالکان متوسط درآمدند.^{۱۸} این مهاجران جنگجو در تمام حملات و جنگ‌ها، اولین شوک و ضربه کاری را تا زمان رسیدن ارتش ملی به دشمن وارد می‌کردند.^{۱۹} هدف ساسانیان بیشتر این بود تا بتوانند قلاع و دژهای نظامی متعدد را به عنوان ساخلو تحت محافظت قرار دهند.^{۲۰} اسکان چنین نیروهایی اگرچه در ابتدا بعنوان حافظ قلمرو ایران به حساب می‌آمدند، در اواخر حکومت ساسانی و در دوران ضعف آن حکومت، مرزبانان با در اختیار گرفتن زمین‌های کشاورزی و به ویژه از زمان تقسیم کشور به چهار اسپهبد، به تدریج بر دامنه اقتدار خویش افزودند و در بحبوحه جنگ‌های خارجی، اقدام چندانی در راستای حفاظت از مرزهای ایران ساسانی نکردند.

سیاست دیگر ساسانیان در راستای بسیج و جذب نیروها، تحریک و تشویق انگیزه‌های دینی بود که در تقویت روحیه مردم برای پشتیبانی از جنگ‌ها موثر واقع می‌شد. روحانیان زرتشتی که بدون شک حامی و پشتیبان و القاء کننده چنین طرز فکری بودند، به گونه‌ای در تشکیلات سیاسی و نظامی نفوذ کرده بودند که وظیفه رهبران سپاه را علاوه بر رهبری و هدایت ارتش، تشویق سربازان زیر فرمان خود به جنگ با غیر زرتشتیان می‌دانستند.^{۲۱} در جانب دیگر سیاست داخلی ساسانیان در بهره‌برداری از مسیحیان نستوری نیز به شکل موفقیت‌آمیزی در سیاست‌های برون مرزی آنان تداوم یافت. ساسانیان در راستای تهییج مردم از تضادهای فکری و ایدئولوژی و عقیدتی نیز استفاده می‌کردند و در این راستا توانستند از گروه‌های زیادی از مسیحیان نستوری و ارتدکس‌ها به سود خویش بهره‌گیرند. چنانچه برسوما Barsauma کشیش نستوری در زمان پادشاهی پیروز تلاش کرد، نوعی مسیحیت ایرانی را در برابر مسیحیت ارتدکس قرار دهد. بدین ترتیب به او این آزادی داده شد که با گروهی سرباز، مسیحیان کشور را به مذهب نستوری هدایت کند. بدین شکل آنان بدون مزاحمت در ردیف آیین دوم کشور در خدمت شاه ایران قرار گرفتند.^{۲۲} اما این سیاست اگرچه گاهی برای حکومت مفید بود، ولی چه بسا زمانی موجبات شورش‌های داخلی را فراهم می‌نمود. چنانچه مسیحیان جنوب ایران در شورش انوشه زاد به صف مخالفان خسرو انوشروان پیوستند. در دوره فوکاس با شروع جنگ بین دو دولت ایران و بیزانس تعدادی از مسیحیان در اثر فشار کلیسای رسمی روم برای رهایی از آزار و اذیت به ایران مهاجرت کردند (سال ۶۱۰م). این فشارها به ویژه در دوران امپراتوری فوکاس پس از برخوردهای مذهبی بین یهودیان و عیسویان فرقه خالکدونی تشدید شد و کشتار پیروان این دو آیین و ویران کردن کنش‌ها و کلیساها افزایش یافت.^{۲۳} مجموع این فشارها، مسیحیان نستوری را به ایران متمایل و در صف مخالفان بیزانس قرار داد. اگرچه مورخان از ذکر حضور مسیحیان در سپاه ایران سکوت کرده‌اند، اما بی‌شک تعدادی از مسیحیان ایران در ارتش ساسانی حضور داشتند و حمایت‌های پادشاهان ایرانی از خویش را نادیده نگرفته‌اند. در سوی دیگر ساسانیان از اختلافات و تضاد ملیت‌ها و

گروه‌های قومی با امپراتوری بیزانس به نحو احسن در راستای جذب آن گروه‌ها و بسیج و تهییج آنان در مقابل رومیها استفاده کرده‌اند. بر اساس این رویکرد ارامنه مورد حمایت ایران قرار گرفتند؛ زیرا رفتار بیزانس و شدت خشونت آنان نسبت به ارامنه قلمرو روم و تصمیم به تبعید آنان به سرزمین تراکیه، به حدی بود که تعداد زیادی از ارمنیان از ترس حمله سپاهیان موریس به ایران مهاجرت کردند.^{۲۴} بدین خاطر گروه‌های زیادی از ارمنیان پا به پای ارتش ایران در مقابل رومیان قرار گرفتند. در جانب دیگر دولت ساسانی به حمایت و جذب یهودیان رو آورد؛ زیرا یهودیان از سوی رومیان در تنگنا و فشار بودند. دلیلش آن بود که آنان در حمله خسرو پرویز به اورشلیم به صف سپاهیان ایران پیوسته بودند و در مقابل رومیان قرار داشتند.^{۲۵} تعامل ایرانیان با یهودیان بیشتر از آنجا ناشی می‌شد که یهودیان به تبلیغ آیینشان نمی‌پرداختند و خطری سیاسی برای ایران حساب نمی‌شدند.^{۲۶} از سوی دیگر یهودیان در زمینه تجارت مورد حمایت دولت ساسانی بوده و به عنوان وزنه‌ای در برابر بیزانس قرار گرفته بودند.^{۲۷} علاوه بر استفاده از مهارت و توانمندی آنان در بخش عمرانی و اجتماعی و بهبود زیر ساخت‌های اقتصادی و ایجاد بنگاه‌های کوچک پر بازده بهره می‌گرفتند.^{۲۸}

به علاوه ساسانیان در پناه چنین نیروهایی، از اسیران جنگی نیز در ارتش استفاده می‌کردند و افرادی را که مهارت جنگی زیادی داشتند، در راستای مقاصد نظامی بهره می‌گرفتند.^{۲۹} چنین نیروهایی برای دولت ساسانی کمترین هزینه را داشتند. نمونه‌های بارز آن در دوره خسرو اول به وقوع پیوست که در ادامه بدان اشاره خواهد رفت.

همچنین ساسانیان به تناوب سیاست خارجی و بحرانهای داخلی شاهان، موازی با نیروهای ارتش ملی، از نیروهای دیگری مازاد بر نیروی اصلی ارتش استفاده می‌کردند. این نیروها که از مزدورانی با ملیت‌ها و مذاهب مختلف در داخل و خارج از مرزها تشکیل می‌شدند، بنا به مقتضای وقت و شدت بحرانهای داخلی و خارجی در ازای دریافت پاداش و حقوق و مزایای خاص به کمک شاهان می‌شتافتند و تا موقع مورد نیاز در خدمت دستگاه حکومتی باقی می‌ماندند. اما بهره‌گیری از نیروهای کمکی مزدور و بیگانه

به استثنای نیروهای ایلات، از سوی همه پادشاهان ساسانی به مورد اجرا در نیامده است. اگر هم از آن نیروها بهره‌گیری شده، ناچیز بوده که مورد توجه مورخان و نویسندگان قرار نگرفته است. چه بسا ورود چنین نیروهایی به ایران و ضمیمه کردن آن به ارتش، اگر بتوان گفت بیشتر از زمانی آغاز شد که شاهان ساسانی رویکرد برون مرزی و تهاجمات خارجی را در پیش گرفتند و یا با بحران‌های درون حکومتی از جانب اشرافیت درباری مواجه شدند. این رویکرد تهاجمی در ابتدای حکومت ساسانی اگرچه از جانب شاپور اول به جد دنبال شد، ولی از آنجا که رابطه بین شاهنشاه و سپاهیان خوب بود و نظامیان جایگاه واقعی و اصلی خویش را در ساختار سیاسی و نظامی حکومت داشتند و پیوستن هر یک از گروه‌های قومی و خاندانهای حکومتگر منجر به کسب امتیازاتی در درون تشکیلات حکومتی می‌شد و از اختلافات و درگیری‌های درون حکومتی بدور بودند. به عبارت دیگر از آنجا که ارتش ایران از توانمندی نظامی قابل توجهی برخوردار بود و از نظر کمی و کیفی در سطح والایی قرار داشت، نیاز چندانی به تزریق نیروهای کمکی بیگانه و مزدور به بدنه ارتش اصلی احساس نمی‌شد. این امکان وجود دارد که تهاجمات گسترده و پیاپی حکومت‌های مجاور چون بیزانس و هپتالیان و کوشانیان و ترکان به ایران و یا شورش مرزبانان و گروه‌های قومی و تهاجمات آنان به درون مرزهای جغرافیای سیاسی، موجبات در پیش گرفتن جذب و بکارگیری نیروهای کمکی و پشتیبان سبب شده است. آنچه مربوط به تحولات داخلی می‌باشد، باید گفت که با ظهور اختلافات پادشاهان با اشرافیت درباری و خطر کودتاهای داخلی و تضادهای درون حکومتی، شاهان ساسانی در اواخر عمر آن حکومت راه جذب و به کارگیری چنین نیروهایی را بیش از گذشته در پیش گرفتند. این سیاست از دوران شاپور دوم به تناوت تحولات و بحرانهای خارجی و داخلی تا پایان حکومت ساسانی ادامه یافت.

نکته قابل توجه بازتاب ورود چنین نیروهایی به عرصه تحولات سیاسی - نظامی بود، که بدون شک پیامدهایی مثبت و منفی برای حکومت و زمامداران و حتی اجتماع ایران داشت. ورود چنین نیروهایی به درون مرزهای ایران برای مردم و جامعه ساسانی به طور

حتم خوشحال کننده نبود. از آنجا که نبردهای مداوم حکومت ساسانی با دشمنان خارجی خزانه حکومتی را تهی کرده بود و دولت نیز برای جبران آن به فشارهای مالیاتی بر توده مردم متوسل می‌گردید و از این طریق حقوق نیروهای بیگانه مزدور را می‌پرداخت، نارضایتی عامه مردم از این وضع را به دنبال داشت. در سوی دیگر احتمال نارضایتی در سطوح سرداران نظامی نیز وجود داشت، زیرا تزریق چنین نیروهایی موجبات بی‌نظمی و ناامنی و حتی گاهاً شورش و توطئه و یا شکست را فراهم می‌آوردند. چه بسا در بعد روانی جامعه و حتی نظامیان نیز تاثیرات سوئی داشت. با این وجود حضور و کمک چنین نیروهایی در بعد روانی شاهان ساسانی را قانع و راضی نگه می‌داشت. آنان در این پروسه مهارت و سببیت و کارایی و آگاهی بر مناطق جغرافیایی و... نیروهای کمکی را مد نظر داشتند. مجموع این رویکردها سبب شد که شاهان ساسانی به همراه سپاه اصلی از نیروهای کمکی و پشتیبان که از نیروهای بیگانه مزدور و ایالات استفاده نمایند. به واقع کارکرد هر یک از این گروه‌های کمکی متناسب با مهارت نظامی و توانمندی آنان بیشتر در بخش سواره نظام سبک اسلحه و بخش پیاده نظام بود. زیرا آنان در تیراندازی و استفاده از نیزه و کمان متبحر بودند. غالباً نیروهای کمکی در خط دوم میدان نبرد مستقر می‌شدند. به عبارت دیگر آنان به همراه خط اصلی سواره نظام برگزیده (سواران) در قلب سپاه قرار می‌گرفتند. نقش آنان کنترل اوضاع و احوال و جلوگیری از تضعیف و فروپاشی دو جناح چپ و راست سواره نظام بود.^{۳۰} چنین نیروهایی که متشکل از ملیت‌های مختلف ایالات و یا ساکنان مجاور مرزهای دولت ساسانی از قبیل سیستانی‌ها و سکا‌های مقیم افغانستان و اهالی ایالت‌های کرانه دریای خزر از جمله دیلمی‌ها، گیلها^{۳۱}، کادوسی‌ها، ورتها، آلبانیها^{۳۲} (آلان‌های اران/ جمهوری آذربایجان کنونی) بودند. همچنین از نیروهای شرق ایران چون کادوشیان هرات و جنگجویان زابل^{۳۳} و شاید قوم کوشان بلخ (باخترش)^{۳۴} و عشایر کرمان و اهالی مکران و پارس^{۳۵} و نیروهای ارمنی که در بخش سواره نظام سبک اسلحه خدمت می‌کردند^{۳۶} و سپاهیان ماد که در بخش سواره نظام سنگین اسلحه^{۳۷} و همچنین سواره نظام زبده پارتی تحت عنوان نیروهای کمکی در جنگ‌ها بهره می‌گرفتند. در این میان اغلب

سربازان رعیت و مزدبگیر که به خدمت سپاه ساسانیان در می‌آمدند، متعلق به چادرنشینان مرزهای شمال شرقی امپراتوری بودند. آن‌ها یا از قبایل متحد ساسانیان بودند یا با قبایل ایرانی پارتی در ارتباط بودند.^{۳۸} بدون شک مهارت جنگی و توان رزمی و جنگ‌های چریکی و جلوگیری از ناآرامی‌ها و جذب تدریجی آن اقوام و طوایف مورد توجه شاهان ساسانی بوده است. ساسانیان از گروه‌های صحراگرد شرق ایران، علاوه بر بهره‌گیری از توانمندی نظامی، در درگیری‌های خود با برخی از شاهزادگان استفاده می‌نمودند.^{۳۹} همچنین از گروه‌های نظامی آسیای غربی و آناتولیا در فلاخن اندازی و مردمان کوهستانهای غرب ایران چون مادها و ملیت‌های دیگر در پرتاب نیزه و به کار بردن خنجر برای نبردهای تن به تن کمک می‌گرفتند.^{۴۰} مهارت اهالی مناطق شمالی ایران در شمشیر زنی، نیزه اندازی و بکار بردن خنجر و شهرت عمده دیلمیان در پیاده نظام بود و سلاح مخصوص شان نیزه کوتاه دولبه به نام زوبین بود که به سوی دشمن پرتاب می‌کردند.^{۴۱} مهارت مادها در پرتاب نیزه و فلاخن و تربیت سربازان در این راستا بود.^{۴۲} ارمنی‌ها نیز در پرتاب نیزه در جنگ‌های تن به تن و همچنین فلاخن انداختن تخصص داشتند و می‌توانستند سواره نظام دشمن را فراری دهند.^{۴۳} در میان سپاهیان ساسانی، به سکستانیها بیش از همه نیروها اعتماد می‌شد. اگرچه برخی از آن اقوام مستقل بودند. ولی در ازای پول و پاداش، نیروهایی را به عنوان مزدور به اردوگاه ساسانیان می‌فرستادند و غالباً سواره جنگ می‌کردند.^{۴۴} به علاوه از نیروهای دیگری که خارج از مرزهای جغرافیای سیاسی بودند، بهره می‌گرفتند که مهمترین وظیفه نیروهای غیرایرانی متحد جنگجو در نواحی مرزی مانند اعراب لخمی و هپتالی و ترکان خزری، جلوگیری از تهاجم نیروهای دشمن به درون مرزهای قلمرو ایران بود. به گفته کاوه فرخ، مهمترین وظیفه سپاهیان متحد جنگجو در نواحی مرزی این بود که نیروهای متهاجم را تا رسیدن نیروهای زبده سواره نظام ارتش ساسانی، از مرزها دور نگه دارند.^{۴۵} ساسانیان از گروه‌های قومی متحدی چون خزرها و ترکان چول (صول)^{۴۶} و هون-ها (خیون‌ها)^{۴۷} در راستای اهداف و برنامه‌های خویش بهره گرفتند. در این میان هون‌ها^{۴۸} که مورد توجه خاص بودند و اعراب، هم که جزو سپاه بودند، به عنوان نیروهای کمکی در

جنگهای ایران با ملل دیگر شرکت می‌جستند. به ویژه اعراب لخمی که متحد اصلی حکومت ساسانی بودند و از قرن چهارم میلادی، به یکی از نیروهای نظامی مهم ساسانیان تبدیل شدند. این اتحاد تا عصر خسرو دوم و نبرد قادسیه هم چنان باقی ماند. در زمان محاصره شهر آمد، شاپور دوم نیروی نظامی خود را با گروههای مزدور شرق ایران که از قوم سکستان تشکیل می‌شدند، به عنوان حامی ایران به همراه آلبانها و هونها و احتمالاً کوشانها که در راستای منافع مادی به ارتش ساسانی ملحق شده بودند، تقویت کرد.^{۴۹} وی در این محاصره بخش شرقی را به هونها و قسمت شمالی را به آلبانها و سمت غربی را به جنگاوران سکستانی و بخش جنوبی را به ورت‌ها واگذار نمود.^{۵۰} و با یاری آلبانی‌های هم پیمان توانست ایالات مختلف ارمنستان از جمله «اوتی»، «شکشین»، «گردمانه زور» و «کلت» را به تصرف آورد.^{۵۱}

بهرام پنجم (گور) نیز از نیروهای عرب در جلوس بر اریکه شاهی بهره گرفت. بهرام با یاری منذر لخمی با سپاه ده هزار نفری سواره نظام به همراهی نعمان بن منذر برای گرفتن تاج و تخت شاهی راهی تیسفون شد و توانست بر اریکه شاهی بنشیند.^{۵۲}

در ارتش ایران زمان یزدگرد دوم نیروهای هپتالی و عرب حضور داشتند و وی احتمالاً با ارتشی متشکل از چنین نیروهای سرانجام توانست ارمنستان را تصرف نماید.^{۵۳} در این میان رابطه هپتالیان با ساسانیان به نسبت تحولات سیاسی و نظامی منطقه مدام در حال تغییر بود. این رابطه مصلحت‌گرایانه برای دو طرف متخاصم حیاتی بود. نقش هپتال‌ها در به تخت نشاندن پیروز در مقابل برادرش هرمزد، در ازای واگذاری شهر طالقان - اگرچه هرگز واگذار نشد - و باز پس‌گیری مجدد تخت سلطنت برای قباد اساسی بود. بنابراین حضور سپاهیان هپتالی در ارتش ایران بیشتر به خاطر رابطه‌ای دوستانه و مصلحت‌اندیشانه‌ای بود که با ایران داشتند.^{۵۴} این رابطه سبب شد که قباد به همراه ارتش اصلی از سپاهیان هپتالی^{۵۵} در راستای تشکیل جبهه متحد با قبایل تموری و کودیشی^{۵۶} و سواران ارمنی و سایرها^{۵۷} - که تیره‌ای از قبائل هون بودند - و هونها^{۵۸} و سوانتها Sounitai - قومی از مردم گرجستان در ناحیه سوانتی سکنی داشتند -^{۵۹} علیه بیزانس (۵۰۲ م.) استفاده نماید.

گروه دیگری که در آن برهه برای ساسانیان ثمربخش بود رابطه تنگاتنگ با ارمنیان بود. سواره نظام ارمنی در این میان برای ساسانیان بسیار ارزشمند بود و در ارتش ایران مقام برگزیده‌ای داشت.^{۶۰} چنین موضوعی از این جهت قابل توجه است که در واقع دولت ساسانی در سده ششم میلادی به دورانی از تاریخ گام می‌نهاد که طی آن از لحاظ مالی نسبت به همسایگان چنان برتری داشت که گاه خرد کننده بود.^{۶۱} بعلاوه گروه دیگری که ایران توانست از توانمندی آنان در مقابل بیزانس نهایت بهره را بگیرد، ماساژت‌ها بودند. حضور سواره نظام ماساژت در پیروزی ایرانیان در مقابل سپاهیان ژوستی نیان^{۶۲} اساسی و چشمگیر بود. از نظر ایرانیان، ماساژت‌ها هر چند غالباً نافرمانبردار، افسارگسیخته و پیمان شکن بودند، ولی همواره جنگجویانی دلیر به شمار می‌آمدند که خدماتشان قابل صرف نظر کردن نبود.^{۶۳}

ملیت دیگری که در نوار مرزی حکومت ساسانی مقیم بود و در پیروزی و یا شکست ایران تاثیرگذار بود، اعراب بودند که بیزانس نیز در صدد جذب آن گروه‌ها بود. در این میان دو گروه قومی عرب یعنی آل لخم و غسانیان مدام از سوی دو دولت ساسانی و بیزانس در فشار بودند و هر یکی می‌خواست با بهره‌گیری از یکی از خاندانها بر قدرت خویش در منطقه بیفزاید. یا حافظ منافع خویش در منطقه باشند. بهره‌گیری از اختلافات و دشمنی‌های طوایف عرب توسط هر دو دولت ساسانی و بیزانس در مقابل یکدیگر در راستای مقاصد سیاسی- نظامی مورد توجه خاص بود و به گونه‌ای که پشتیبانی مندر لخمی از سپاهیان قباد در حمله به شهر آمد تاثیرگذار بود و اعراب به وسیله جنگ و گریز رومیان را در عذاب گذاشته بودند.^{۶۴}

با ورود خسرو اول به اریکه سلطنت، سیاست جدیدی در ارتباط با سازماندهی ارتش و حیطه قدرت سپاه در پیش گرفته شد. این سیاست راه برای تسلط و احاطه بیشتر بر نهادهای نظامی باز کرد. خسرو انوشروان که زیاده‌خواهی چنین گروه‌های را می‌دید، در اولین قدم برای شکست اقتدار آنان و گستردن دامنه قدرت خویش، با حذف مقام ایران سپاهبد و تقسیم کشور به چهار کوست^{۶۵} و ایجاد نظام چهار اسپهبدی^{۶۶} پا به عرصه مقابله

با اشرافیت نظامی قدیم گذاشت. ارتش را در حیطة قدرت خویش قرار داد و از تمرکز قوای نظامی در دست یک نفر کاست. نظارت دقیق تری بر سپاه اعمال گردید. به احتمال زیاد این کار برای سرعت بخشیدن به جمع‌آوری سپاه در وقت نیاز و نظارت دقیق‌تر بود. شاید بتوان گفت اقدامات خسرو تا آن حد آزادی عمل در اختیار سپهبدان قرار داد که پس از وی راه خود سری در پیش گرفتند و به جای تشکیل یک ارتش نیرومند برای دولت به همراه اسپهبدان دیگر، بیشتر در فکر تقویت پایه‌های خویش برآمدند و در منطقه حکمرانی خویش ادعای تشکیل نوعی حکومت مستقل نمودند. به ویژه با تضعیف قدرت پادشاه در اواخر حکومت ساسانی به دلیل عدم کنترل از مرکز، زمینه‌های شورش نظامیان را فراهم نمود که نمونه بارز آن بهرام چوبین و شهربراز بودند.

همچنین خسرو برای ایجاد ارتشی منظم و مستقل تحت فرماندهی شاهنشاه و حکومت مرکزی از نجبای درجه دوم (اسواران) استفاده کرد^{۶۷} و برای آنان حقوق و تجهیزات نظامی تعیین نمود. با این سیاست وی پشتیبانی مستقیم بخش وسیعی از جنگجویان را جلب نمود. بعلاوه با وابستگی نیروهای مسلح به قدرت مرکزی، بر مرکزیت قدرت افزود و قدرت اعیان و نجبای بزرگ که در ایالات خویش سپاه کوچکی داشتند، تحلیل برد.^{۶۸} سپس در مقابل نظامیان و سپاهیان شورشی و خطرناک سیاست تبعید در پیش گرفت که بیشتر به سرزمین عمان صورت می‌گرفت.^{۶۹} همچنین وهریز و هشتصد نفر از زندانیان خطرناک که گویا از نظامیان بودند به مقابله با حبشیان به سرزمین یمن فرستاد.^{۷۰} وی با چنین رویکردی تا حدودی توانست از خطر شورش و توطئه‌های درون حکومتی بکاهد و بر اوضاع مسلط شود. در مورد دیگری، عم خویش را که مقام اسپهبدی داشت، به علت شرکت در واقعه توطئه علیه خویش (انوشروان) و جایگزینی قباد پسر جاماسب به قتل رسانید.^{۷۱} همچنین سپهسالار «آذنگودونباد» را به بهانه حمایت وی از قباد پسر جاماسب و بی‌توجهی در به قتل رساندنش، مقتول نمود.^{۷۲} در جانب دیگر خسرو صفوف سواره نظام سبک اسلحه به ویژه کمانداران تیرانداز را به طور چشمگیری کاهش و جای چنین نیروهایی را به نیروهای خارجی و بیگانه داده بود.^{۷۳} از آنجا که قصد خسرو

احاطه و مهار قدرت اشرافیت نظامی کهن بود، تغییرات شگرفی در سازماندهی سپاه صورت داد. این تغییر و تحولات در ساختار نظامی ارتش بدون شک راه را برای تسلط بیشتر بر آن نهاد باز کرد و به تبع آن نیز نیروهای دیگری به بدنه ارتش اضافه نمود که بی شک بدون نتیجه نبود. چنین عملکردی در حق نظامیان، اگرچه در کوتاه مدت کارساز بود، ولی در نهایت منجر به ریزش بخشی از سپاهیان به ویژه اشرافیت نظامی کهن و خاندانهای حکومتگر از بدنه اصلی حکومت گردید.

خسرو برای جبران آن، سیاست جذب و بکارگیری نیروهای کمکی غیر سازماندهی شده ایالات و ملل و اقوام مجاور مرزهای ایران را با هدف تسلط بیشتر بر اوضاع سیاسی و نظامی داخلی و خارجی و کنترل مناطق مرزی در پیش گرفت. چنین نیروهای نقش سپر دفاعی بازی می کردند و از آنان بیشتر به عنوان سپر قابل اطمینانی علیه کوچ نشینان خزر (ترکان صول/ چول، آلان، بلنجر (بلانگار) و ابخاز و بلغار/ کوبان) بهره می گرفت. ولی با این وجود در آن کار توفیق چندانی به دست نمی آمد.^{۷۴} برای حصول نتیجه خسرو با کمک نیروهای خاقان ترک، توانست آن اقوام را شکست دهد و قفقاز را تصرف نماید.^{۷۵} سپس کسری عده زیادی از آن کوچ نشینهای مهاجم را به درون قلمرو ایران کوچ داد^{۷۶} و تعدادی از جنگاوران آنان را به ارتش ساسانی ملحق نمود و از توانمندی و مهارت جنگی اسیران بهره گرفت. نمونه بارز اقوام مهاجم چول بودند که پس از اسارت، تعداد هشتاد نفر از جنگاوران آن قوم را وارد سپاه ایران گردیدند.^{۷۷} بدین گونه کسری آنان را وجه المصلحه سیاسی - نظامی دولت خویش نمود، زیرا آنان برای دولت ساسانی به جهت آشنایی به مناطق جغرافیایی، موجبات شناسایی مناطق استراتژیکی و پیشروی سریع ارتش ساسانی می شدند و بهترین گزینه برای دریافت اطلاعات از طریق تماس با افراد خودی بودند و می توانستند تاکتیکهای جنگی و توان رزمی خویش را در اختیار سپاهیان ایران قرار دهند.^{۷۸}

خسرو انوشروان همچنین از نیروهایی که در ایالات دست به شورش و ناآرامی می زدند، پس از سرکوب، از مهارت جنگی ایشان در ارتش بهره می گرفت. نمونه بارز قوم شورشی

پاریز (باریز) بودند که مهارت جنگی خاص داشتند و وارد سپاه ساسانی شدند.^{۷۹} سپس از نیروهای شورش و سرکش دیلمی در سرکوب حبشیان متجاوز به یمن به فرماندهی خورزاد پسر نرسه (وهریز) استفاده کرد،^{۸۰} زیرا مردم ایالت‌های شمالی دریای خزر در جنبش مزدک و شورش بستام با جدیت قیام نموده بودند.^{۸۱} در این کار نه تنها مهارت جنگی دیلمیان مد نظر بود، زیرا در جنگ تن به تن با رومیان نهایت دلاوری و شجاعت از خود نشان می‌دادند.^{۸۲} بلکه تضعیف بنیه و توان نظامی و جلوگیری از شورش و آشوب و عصیان مجدد شان در مناطق شمالی نیز مورد توجه خسرو بوده است. نیروی دیگری که خسرو از آنان در جنگ با دشمنان خویش به ویژه رومیان استفاده کرد، اعراب بودند. چنانچه اعراب لخمی در تصرف انطاکیه و شکست لشکریان رومی در نزدیکی رقه^{۸۳} به کمک سپاهیان خسرو انوشروان شتافتند. همچنین باید از ارمنیان نیز یاد کرد که در ارتش ایران حضور داشتند. حضور ملیت‌ها و اقوام گوناگون در ارتش ایران گاهی در راستای چشم داشت‌های مادی صورت می‌گرفت و برای حصول آن به مزدوری می‌پرداختند و به همراه نیروهای ارتش در جنگ‌ها شرکت می‌کردند که این شیوه بیش از همه در مورد هون‌ها صدق داشت.^{۸۴}

بدین طریق سپاه خسرو از اسواران ایرانی و کوچ نشین‌های غریب تشکیل می‌شد و با یاری این سپاه توانست بر اوضاع ایران مسلط شود. اگرچه خسرو انوشروان از نیروهای کمکی و غیر رسمی در راستای اهداف سیاسی و نظامی و رفع بحرانهای داخلی و خارجی بهره گرفت، با این وجود ترکیب ارتش ایران در آن برهه از زمان بر پایه ارتش ملی و نیروهای ایرانی بود. ورود چنین نیروهای کمکی به صحنه تحولات سیاسی و نظامی بار بودجه نظامی را افزایش داد.

با جلوس پادشاهی هرمزد چهارم، ارتش ایران در صدد بازیابی قدرت و نقش دوران گذشته بود، ولی مجموعه‌ای از تحولات و رویدادها و اختلافاتی که میان پادشاه و نظامیان بروز نمود، سبب شد که ارتش نتواند جایگاه قبلی خویش را در ساختار سیاسی - نظامی تشکیلات حکومتی باز یابد. در نهایت راه را برای شکاف میان پادشاه و سپاهیان باز کرد.

این شکاف که ناشی از پیروزی‌های مکرر ارتش ایران علیه رومیان بود، بر شهرت و قدرت نظامیان افزود. هرمزد برای رهایی از زیاده‌خواهی و همچنین تضعیف قدرت آنان از تضاد و اختلاف بین صاحب‌منصبان بهره گرفت. این اقدام اگرچه در کوتاه مدت تاثیر گذار بود، ولی در تشدید اختلاف آنان با پادشاه نیز موثر بود و پیامد شورش و عصیان را در پی داشت. چنانچه آذین گشنسب دبیر مخصوص هرمزد نقش اساسی در ایجاد دشمنی پادشاه با بهرام چوبین داشت.^{۸۵} اختلافات بین پادشاهان و سپاهیان از عصر هرمزد چهارم به بعد تشدید شد؛ زیرا قدرت و نفوذ این قشر در آن عصر بیش از اندازه شده بود و زمینه دخالت آنان در امور سیاسی و نظامی خطر کودتا را برای پادشاه داشت. بر این اساس بود که هرمزد در مقابل زیاده‌خواهی آنان متوسل به خشونت شد و برخورد شدیدی در حق آنان نمود (چنانچه مورخان مسلمان از کشتار سیزده هزار نفر از اشراف و بزرگان خبر می‌دهند)^{۸۶} که بی‌شک تعداد زیادی از آنان جزو اشرافیت نظامی بودند. بعلاوه اقدام شدید هرمزد در چند مورد دیگر نیز خودنمایی کرد. از جمله در راستای کاهش حقوق سپاهیان به میزان یک دهم^{۸۷} و مصادره اموال و دستور زندانی نمودن آنان در زندان‌های اهواز و مهرجان اقدام کرد^{۸۸} و بخش غیر اسوار را در مقابل سواره نظام اشرافی قرار داد. همچنین با کاهش قدرت جنگی سپاه و برکناری چابک سواران^{۸۹} و فشار بر سواره نظام اشرافی و سرکوب آنان، پاسداری از مرزهای ایران را با بحران مواجه کرد. شاید هدف وی ایجاد تعادل قدرت در میان سپاهیان و ایجاد یک قشر سپاهی جدید وابسته به خود بود که از این طریق می‌توانست قدرت زیاد آنان را مهار کند. اقدامات هرمزد علیه اشراف و سپاهیان نجیب‌زاده، سبب پیوستن سپاهیان به بهرام چوبین گردید.^{۹۰} این اقدامات با تزلزل مقام سلطنت در اواخر عصر ساسانی و شکاف در صفوف سپاهیان ساسانی، زمینه را برای شورش و قیام علیه پادشاه هموار کرد. این جدایی و شکاف به ویژه پس از ماجرای تنش بین هرمزد و بهرام چوبین روی داد. بنابراین می‌توان گفت که هرمزد اعتماد خود را نسبت به بخش اسواران که بیشتر از طبقه اشراف و بزرگان بودند، از دست داده بود و خطر کودتای نظامی از سوی آنان را درک کرده بود. سپاهیان نیز در مقابل اقدامات خصمانه

پادشاه واکنشی شدید نشان دادند و به صف مخالفان شاه که اشراف قدیمی^{۹۱} صاحب نفوذ و بااقتدار و سپاهیان شورشی به فرماندهی بهرام چوبین ملحق شدند و با طرح توطئه از جانب زونب (یکی از فرماندهان سپاه هرمزد) و سارامس (یکی از سرسپردگان فرخان)^{۹۲} و قتل آذین گشنسب (یزدان بخش) از سوی زاد پسر در مذاکره با بهرام چوبین^{۹۳} شکاف عمیقی در ارتش ساسانی به وجود آوردند. سپس گروه بزرگی از خویشاوندان اشراف قدیمی کشته شده که در سپاه خدمت می کردند^{۹۴} راه طغیان در پیش گرفتند. از جانب دیگر عده زیادی از سپاهیان ولایات آذربایجان و ارمنستان به جمع سپاهیان خسرو دوم در زمان فرار به آذربایجان پیوستند.^{۹۵} لذا می توان گفت شاه در میان لایه‌های نظامی با عدم مشروعیت مواجه شده بود و محبوبیت چندانی نداشت. اگرچه نباید آن را به اکثریت تعمیم داد.

تضاد و شکاف در میان لایه‌های نظامی نه تنها در آن برهه از جنبه خارجی برای ایران گران تمام شد، بلکه در درون بیشترین ضربه را بر ساختار سیاسی - نظامی دولت وارد کرد. به ویژه قیام بهرام پیمای برای نظامیان در دیگر بخش‌های امپراتوری از جمله مرزبان‌ها و اسپاهبدان آذربایجان و از همه مهمتر شورش شهر براز بود. این شورش‌ها در عصر هرمزد چهارم در نهایت خطراتی را برای پادشاه در پی داشت و از همه مهمتر نه تنها زمینه آشوب و ناامنی را برای جامعه و تضعیف قدرت نظامی و ارتش را به دنبال داشت، بلکه منجر به کودتا علیه هرمزد گردید و از جانب دیگر زمینه دسته بندی‌های بین اشراف قدیمی و اشراف جدید و تضعیف قدرت سیاسی و نظامی شد. از جانب دیگر تهاجمات دولت‌های بیگانه را به مرزهای ایران تشدید نمود و به آنان جسارت تجاوز بخشید.

اقدامات هرمزد چهارم در مقابل تضعیف اشراف نظامی راه را برای تضعیف ارتش ساسانی هموار کرد و بی‌شک هرمزد می‌بایست برای جبران آن دست به یک سری اقدامات عاجل زده باشد. آنچه مورخان و نویسندگان ابراز نموده اند، علاوه بر ایجاد یک قشر سپاهی جدید وابسته به خود، دست به جذب نیروهای کمکی به بدنه ارتش نمود. این اقدام که برای تقویت ارتش و کنترل قدرت اشرافیت سپاهی و به ویژه در جریان قیام

بهرام چوبین، منجر به حضور نیروهای غیر ایران و بیگانه و حتی نیروهای آموزش ندیده ایالات در سپاه اصلی گشت. بنابراین هرمزد در مقابل بحران‌های داخلی و خارجی از پشتیبانی نیروهای غیر نجیب‌زاده متشکل از مزدوران ترک و سواران کابلی و دیگر اقوام خارجی برخوردار بود،^{۹۶} زیرا هرمزد با کاهش قدرت جنگی سپاه و برکناری چابک سواران^{۹۷} و فشار بر سواره نظام اشرافی و سرکوب آنان، پاسداری از مرزهای ایران را با بحران مواجه کرده بود.

در عصر خسرو دوم ارتش ایران از آن توانمندی برخوردار بود که توانست قلمرو ایران را تا انطاکیه، دمشق، اورشلیم، آنکارا و مصر گسترش دهد. چنین موفقیت‌هایی مدیون سه عامل بود: یکی اینکه ساسانیان پس از پیروزی‌های بهرام چوبین، نیروهای زبده خود را در نقاط مرزی متمرکز نمودند و در مرزهای شمال شرقی به طور گسترده‌ای آرامش و صلح برقرار شده بود و تهاجم دوباره ترک‌ها در سال ۶۱۹م. به ایران توسط سپاه کوچک سمباط باگراتونی با شکست مواجه شده بود. دیگری اینکه بیزانس اقدامات متقابل مناسب برای جلوگیری از حملات قدرتمند جبهه‌ای سواران ایرانی را نداشت و خود در داخل نیز دچار بحرانهای سیاسی بود.^{۹۸} دلیل سوم اینکه اشرافیت نظامی مخالف سیاست‌های هرمزد چهارم، به صف سپاهیان طرفدار خسرو دوم پیوستند. این الحاق نظامیان منجر به افزایش قدرت و توان نظامی ارتش ایران گردید. با این وجود سیاست تکروی و استبدادی خسرو پرویز در قبال فرماندهان نظامی چون شهربراز و شاهین و زندانی کردن سپاهیان و برخوردهای شدید و عدم اعتماد وی نسبت به نظامیان و مستاصل شدن اقدامات و نبردهای خسرو در مقابله قیام بهرام چوبین راه را برای تضعیف ارتش ساسانی باز کرد. اختلاف بین پادشاه و سپاهیان شدت گرفت و راه را برای ناآرامی‌ها و شورش علیه حکومت هموار کرد. خسرو برای رفع خطرات اشراف و بزرگان در دستگاه حکومتی و کنترل قدرت آنان، راه خشونت در پیش گرفت. تهدید به مرگ سرداران نظامی چون شهربراز و شاهین به خاطر شکست در مقابل سپاهیان هراکلیوس^{۹۹} منجر به کودتای نظامیان و بخشی از ارتش علیه پادشاه و خلع وی و بر تخت نشاندن شیرویه گردید.

بعلاوه در عصر خسرو دوم قیام بهرام چوبین ادامه و شدت یافت. پیوستن تعداد زیادی از نظامیان و اشراف به بهرام، بیانگر نفوذ این فرمانده نظامی در میان لایه‌های ارتش و همچنین اشراف بود. بهرام با قیام علیه هرمزد و خسرو در پی سقوط نبود و اعتقادی نیز به این عمل نداشت؛ بلکه وی در پی رهایی دولت از خطر سقوط بود. این اقدام در آن وضعیت حساس سیاسی - نظامی نه تنها در تضعیف و شکاف در درون ارتش ساسانی تاثیر به‌سزایی داشت؛ بلکه زمینه را برای شورش فرماندهان و سپاهیان علیه پادشاه ساسانی هموار نمود و موجبات شکست‌های پی در پی ایران در مقابل بیزانس گردید؛ زیرا چند پارگی در سپاه مانع آن بود که به صورت یک سپاه واحد و در یک جبهه در مقابل دشمنان قرار گیرد.

خسرو در مقابل این مخالفت‌ها تمامی کسانی را که نمی‌توانستند روی وفاداری بی‌چون و چرایی آنان حساب کند، از بین برد. همچنین از نیروهای نامنظم و بیگانه استفاده کرد. خسرو دوم در اواخر سلطنت و درست در زمان بحران، اهالی غیر ایرانی شهرها و بردگان را وارد سپاه ساسانی نمود.^{۱۰۰} همچنین از قوای کمکی ملل تابع از آن جمله آلبانیان، کوشانیان، هپتالیان و سواره نظام ارامنه که در سرحداتی ایران قرار داشتند، در سپاه بهره گرفت.^{۱۰۱} حضور نیروهای رومی در سپاه ایران در مقابله با قیام بهرام چوبین چشمگیر بود.^{۱۰۲} به کارگیری رومیان فرصتی مناسب برای ساسانیان پدید آورد که تاکتیک‌های بیزانسی‌ها را از نزدیک بررسی و اقتباس کنند.^{۱۰۳} در این میان سواره نظام ارمنی بیش از دیگر ملیت‌ها مورد توجه بودند، زیرا آنان تحت لوا و پرچم ساسانیان می‌جنگیدند و اجازه ورود به نواحی سلطنتی تیسفون را نیز داشتند. آنان در فلاخن انداختن و بکار بردن نیزه در جنگ‌های تن به تن شهرت زیادی داشتند.^{۱۰۴} به ویژه نیروهای سنگین و سبک اسلحه - ی آن‌ها دارای موقعیت و جایگاه بالایی در ارتش ساسانیان بودند و با احترام با آن‌ها رفتار می‌شد.^{۱۰۵} نقش نیروهای ارمنی در سرکوب گروه‌های شرقی (کوشانی) به فرماندهی سمبات با گراتونی به همراه دو هزار نفر سرباز ارمنی چشمگیر بود.^{۱۰۶} شاید بتوان موفقیت بهرام چوبین و سمبات باگراتونی را به پیدایش سواره نظام مرکب و سبک اسلحه ساسانی

نسبت داد که قادر بود هم از کمان و هم از نیزه در جنگ استفاده کند.^{۱۰۷} بعلاوه شاهنشاه در سرکوبی بستم نیز از پشتیبانی نیروهای ارمنی^{۱۰۸} و برخی از قبایل خراسان و فارس و جمعی از مرزبانان و بزرگان ایرانی^{۱۰۹} برخوردار بود. در این بین نقش دیلمیان و رومی‌ها جالب توجه است به گونه‌ای که نیروهای دیلمی در زمان وقوع جنگ، داوطلبانه به سپاهیان ایران می‌پیوستند و گروهی از مزدوران رومی (حدود هزار نفر)^{۱۱۰} و تعدادی از مزدوران دیلمی از سوی خسرو دوم به عنوان محافظان شخصی در گارد سلطنتی بکار گرفته شدند.^{۱۱۱}

در شورش بستم علیه خسرو پرویز نیز، علاوه بر اشراف ناحیه دیلم، قبایل گیلان و طالش، گروهی بسیار از وابستگانش از عراق که هوادار او و برادرش بودند، به او پیوستند که در مجموع شمار سپاهیان بستم به صد هزار مرد رسید.^{۱۱۲} به ویژه توده انبوهی از بیکاران شهرهای ری و قزوین^{۱۱۳} و همچنین سپاهیان ارمنی و کمک سپاهیان دو شاهک کوشانی تابع فرمانروایی ایرانی خراسان- شاوگ و پریوگ- در رسیدن به تخت شاهی برخوردار بود. هر چند به گفته مورخان، بعدها قربانی دست این دو شاهک شد.^{۱۱۴}

سپاه ایران بعد از خسرو پرویز رو به ضعف و زوال نهاد. درگیریهای داخلی بین اشرافیت قدیم و جدید نظامی و اختلاف نظامیان با خسرو دوم، شیرویه را با توجه به موقعیت لرزانی که داشت به روند سازش با اشراف نظامی کشاند و زیر سیادت اشراف نظامی- ارضی قرار داد وی حتی برای جلب رضایت سپاهیان قول افزایش حقوق و مواجب داد.^{۱۱۵} از سوی دیگر با بخشیدن خراج^{۱۱۶} پول زیادی به جیب اشراف ارضی ریخت. این افزایش قدرت سبب شد که شمطا (پسر مردانشاه مقتول حکمران نیمروز) به دعوی سلطنت شورش کند. هر چند که توسط شیرویه به زندان افتاد.^{۱۱۷} اقدامات شیرویه اگرچه تا حدودی رضایت ضمنی اشرافیت نظامی را به دنبال داشت، ولی نتوانست به تجدید ساختار نظامی ارتش و اقتدار آن یاری رساند. زیرا فشارهای دشمنان خارجی و اختلافات داخلی و قدرت‌نمایی سرداران نظامی مانع از آن شد که سپاه ساسانی قابلیت توانمندی قبلی را به دست آورد و در مقابل بیزانس و اعراب و دیگر دشمنان خارجی

قرار گیرد. مورخان از ذکر حضور نیروهای بیگانه و ایالات در صفوف ارتش در عصر شیرویه گزارشی نداده‌اند. شاید بیشتر به خاطر تسریع رویدادها و کوتاهی عمر پادشاهی شیرویه بوده که پادشاه تنها فرصت سرکوبی دشمنان و مخالفان داخلی داشته است. پس می‌توان چنین استنباط کرد که با توجه به کوتاهی مدت زمان سلطنت و عقد صلح شرایط صلح با رومیان، نیازی به تزریق نیروهای کمکی به ارتش نبوده است. این در حالی است که آشفتگی‌های درباری نیز سبب شده بود که شاهان ایالات از فرمان شیرویه سرپیچی کنند.^{۱۱۸} این نافرمانی خود حاکی از آن است که شیرویه در آن برهه از زمان نتوانسته بود، مانند پادشاهان قبلی از نیروی ایالات در ارتش ساسانی بهره گیرد.

در عصر اردشیر سوم نیز دامنه اختلافات به سطوح بالای نظامی کشیده شد و یکی از فرماندهان سپاه به نام شهربراز علیه اردشیر سوم شورش نمود.^{۱۱۹} فرخان شهربراز در شورش علیه اردشیر سوم و ماه آذر گشنسب به هراکلیوس متوسل شد و با یاری سپاهیان رومی به جانب تیسفون شتافت.^{۱۲۰} این پشت گرمی به رومیان، شورش علیه مقام سلطنت را جلو انداخت و شاید اگر از حمایت هراکلیوس مطمئن نبود دیرتر دست به چنین اقدامی می‌زد. زیرا از مخالفت اشراف و بزرگان در واهمه بود. عدم مشورت با شهربراز در بر تخت نشاندن اردشیر سوم^{۱۲۱} از سوی گروهی از نجبا و اشراف، موجبات کشمکش بین دو طبقه اشراف را فراهم کرد. اشراف نظامی جدید علیه سران بازمانده اشراف ارضی سابق و شاه جدید جبهه گرفتند.^{۱۲۲} اما این شورش زمینه قبلی داشت و آن ناشی از رفتار نادرست خسرو دوم پس از شکست سپاهیان ایران در مقابل ارتش هراکلیوس بود که تهدید به مرگ شده بودند.^{۱۲۳} چنین کشمکش‌ها و تضادهایی بین گروهی از فرماندهان نظامی و اشرافیت درباری با یکدیگر و از جانب دیگر با شاهنشاه، مانع از ایجاد یک حکومت متمرکز با ساختار سیاسی و نظامی قدرتمند گردید و موجبات شکاف در صفوف اشرافیت نظامی را فراهم کرد. مجموع این تحولات راه را برای تضعیف هر چه بیشتر ارتش فراهم کرد.

تداوم تضادها و اختلافات در سطوح مختلف سیاسی و نظامی و درگیری سرداران و اشرافیت نظامی قدیم و جدید با یکدیگر و از سوی دیگر با پادشاه در عصر یزدگرد سوم، سپاه ایران را دچار ضعف نمود. اگرچه یزدگرد توانست با گردآوری سپاهیان زیاد در مواجهه با اعراب مهاجم اقدامات درخور توجهی انجام دهد، با این وجود نتوانست در بعد روانی سپاهیان را همچون گذشته آماده نبرد با دشمنان خارجی از جمله اعراب و جانفشانی در راستای حفظ تاج و تخت شاهنشاهی ساسانی نماید. در این میان با وجود موقعیت لرزان پادشاه در داخل و یاس و ناامیدی و تزلزل و ضعف روحی سپاهیان با وجود پایداری فرمانده ارتش - رستم فرخ هرمزد - نتوانست در مقابل اعراب پیروزی کسب نمایند. در جانب دیگر ناامیدی و عدم اعتماد روحانیان زردشتی به شاهنشاه، عامه مردم را که در کار دین از آنها پیروی داشتند، از کمک و یاری پادشاهان ضعیف باز می‌داشت. این امر موجبات دلسردی عامه را از دولت یزدگرد سوم فراهم می‌کرد.^{۱۲۴} با این حال تجدید سازماندهی ارتش در عصر یزدگرد و قرار گرفتن آن در مقابل اعراب نیاز به تزریق نیروهای کمکی ایالات و بیگانه داشت. آنچه از نوشته‌های مورخان بر می‌آید گروه‌های جنگجوی ارمنی و دیلمی و عرب (لخمییان) تا زمان شکست سپاهیان ساسانی در جنگ قادسیه در ارتش ایران حضور داشتند. ارتش ایران به همراه اعراب لخمی با سپاهی سه هزار نفر پیاده و دو هزار سواره نظام پابه پای ایرانیان در نبرد ذوقار در مقابل قبیله‌های اعراب بکر بن وائل قرار گرفتند.^{۱۲۵} در این میان اعراب لخمی و دیلمیان تا شکست سپاه ساسانی در جنگ قادسیه و سقوط پایتخت ساسانی وفادار ماندند. ولی بعدها بسیاری از حکام ولایات و مرزبانان ایرانی به علت رعب و وحشت از سپاهیان عرب، به تدریج خود و سپاهیان‌شان را به همراه شهرها، قلاع و خزائن تسلیم کردند. قسمتی از این سپاهیان به جرگه جنگجویان عرب در آمدند. به گفته بلاذری، چهار هزار نفر از جنگجویان دیلمی پس از مرگ رستم از سعد وقاص امان خواستند. آنان بعدها در جنگ مدائن و جلولاء در شمار سپاه مسلمانان در آمدند و بعدها در کوفه مسکن گزیدند.^{۱۲۶}

تجدید سپاه در نبرد قادسیه و حضور چند هزار ارمنی در ارتش ساسانی - به گفته سبئوس - نیز نتوانست موجبات پیشروی سپاهیان عرب را مسدود نماید.^{۱۲۷} از آن پس ارتش ایران به فرماندهی خره زاد فرخ هرمزد یا به قولی مهران رازی در مقابله با اعراب مهاجم در نبرد جلولا نیز کارساز نشد و علاوه بر شکست سپاهیان ایران، عده زیادی نیز اسیر شدند. در نبرد بعدی نهایند ارتش ایران عقب نشینی و با فرار شاهنشاه به خراسان رفته امور حکومتی از هم پاشید و قلمرو ساسانیان به دست اعراب مسلمان افتاد. آنچه در این میان کار را تمام کرد و مقام سلطنت را نشانه گرفت، شورش مرزبانان و حکام ایالات بود. شورش مرزبان مرو - ماهویه - و نیزک طرخان با کمک سپاهیان ترک در ناحیه جلیندان (جنابذ) در زمان فرار شاهنشاه ایران به خراسان، موجبات شکست و کشته شدن یزدگرد سوم را فراهم نمودند.^{۱۲۸} شورش ماهویه که از خاندان حکومتگر سورن بود، بیانگر تنش میان خاندانهای حکومتگر با دستگاه حکومتی بود. شورش ماهویه سوری نیز مانند دیگر نجبا و اهل بیوتات در چنین خیانتی که نسبت به فرمانروای خویش مرتکب شده قصد عمده‌ای که داشت تقرب به فاتحان عرب بود. بدین گونه کسانی از اهل بیوتات که زوال دولت ساسانی را قطعی می‌شمردند، برای آنکه حیثیت و مقام گذشته خویش را حفظ و تامین کنند و به پادشاه و دولت خویش خیانت کردند.^{۱۲۹}

همزمان با حکومت ساسانی، دولت بیزانس نیز سیاست بهره‌گیری از نیروهای کمکی و مزدور را در راس برنامه‌های حکومتی قرار داده بود. گرفتن سهمیه سرباز از دول خراجگزار و گروه بسیاری از مزدوران خارجی برای مدتهای مدید، از خصوصیات نظامی دولت بیزانس بود.^{۱۳۰} رومیان هم در مقابل ساسانیان از نیروهای مزدور استفاده می‌کردند. در این میان حضور سربازان قبیله جنگجوی «ایسوری» چشمگیر بود (۵۳۱ م.).^{۱۳۱} در سال ۶۲۷ م. نقش هون‌ها در کمک به هراکلیوس در محاصره تفلیس و تصرف دژ دربند (چور) موجبات شکست سپاهیان ایران را فراهم آوردند.^{۱۳۲} همچنین مزدوران ارمنی در سپاه بیزانس حضور فعال داشتند. حضور آنان به ویژه پس از فاجعه شکست آندری نوپل (ادرنه امروز) در مقابل گوتها (۳۸۷ م.) و پیروزی بیزانس در مقابل ایران در نبرد موصل به

فرماندهی مه ژه گ گنونی MejjwgeGnoui چشمگیر بود؛ به گونه‌ای که از قرن پنجم به بعد، ارمنیان عامل اصلی قدرت نظامی امپراتوری بیزانس بودند. به گفته پروکوپئوس نگهبانان کاخ امپراتوری (شولاریها) از بین شجاع‌ترین ارامنه انتخاب می‌شدند. اما آن رابطه به هنگام جنگهای هراکلیوس با ایران تغییر کرد و با ارامنه دشمن شدند. در جانب دیگر بیزانس از مزدوران ژرمن و ایسوریان^{۱۳۳} و خزرها در تهاجم به آذربایجان (۶۲۷م)^{۱۳۴} و سپاهیان آوار در انتقال بخشی از سپاهیان روم از تراکیه به شرق و حفاظت از ولایاتی که به دست ایرانیان نیفتاده بودند، یاری گرفت.^{۱۳۵} اما بعدها هراکلیوس با اجرای اصلاحات به ویژه «تما»^{۱۳۶} و تقسیم امپراتوری به بخش‌های بزرگ نظامی، به جای مزدوران، جنگاوران از مردم محلی به خدمت گرفت و بار بودجه کشور را کاهش داد.^{۱۳۷} مجموع آن اصلاحات و به ویژه عدم به کارگیری نیروهای مزدور در سپاه روم، سبب شد که ارتش روم با احساس مسئولیت و دلسوزی بیشتری در نبردهای بعدی با ایران وارد کارزار شوند.

نتیجه‌گیری

حکومت ساسانی از اقوام و ملیت‌ها و طوایف و عشایر مختلفی در ارتش بهره می‌گرفت. وجود اقوام گوناگون در سپاه شاید از آن جهت سودمند بود که نوعی رقابت و قدرت طلبی در میانشان ایجاد می‌کرد و آنان به دلیل ترس از یکدیگر، وابستگی بیشتری به شاه و حاکم خودکامه داشتند، زیرا چنانچه ارتش از یک جنس بود، احتمال توطئه و سرکشی وجود داشت و شاه و یا حاکم بر اوضاع مسط نمی‌شد. بعلاوه در گوناگونی سپاه، هر کدام از طوایف و گروه‌های قومی و نژادی برای مطرح کردن خویش در انظار شاه و کسب غنیمت احتمالاً تلاش بیشتری می‌نمودند. از جانب دیگر اگر شخص قدرتمندی بر سریر شاهی بود، گوناگونی ملیت‌ها در ارتش مایه قدرت او می‌گردید؛ به ویژه از آن نظر که اقوام مختلف هر کدام دارای مهارت‌های خاص نظامی بودند. این گوناگونی از چند جهت دیگر نیز حائز اهمیت بود: الف) آنان به مناطق جغرافیایی سرزمین خود شناخت کامل داشتند و در تصرف و شناسایی مناطق استراتژیک نقش مهمی ایفا می‌کردند. ب) کشتن دشمنان و کشته شدن آنان به سود دولت بود. د) بهترین گزینه برای دریافت اطلاعات و یا جاسوسی و تماس با افراد خودی بودند. در ضمن این گوناگونی و نامتجانس بودن سپاه تا حدودی سبب جلوگیری از وقوع شورش می‌شد. ولی با وجود حضور نیروهای کمکی در سپاه حکومت ساسانی، هیچ مدرکی دال بر وارد شدن نیروهای مزدور و بیگانه در هرم قدرت سیاسی و یا تشکیلات حکومتی وجود ندارد. نقش چنین نیروهایی در راستای تعادل توازن قدرت در دستگاه حکومتی و یا تضعیف به اصطلاح دشمنان داخلی و خارجی بود.

نکته دیگر اینکه سپاهیان ایالات و نیروهای مزدور از نظم و انضباط خاص برخوردار نبودند و گاهی اسباب پیروزی و یا شکست سپاه ایران را فراهم می‌کردند. در بعد خارجی

نیز نقش نیروهای بیگانه و مزدور در تصرف سرزمین‌های جدید بیشتر به خاطر آشنایی با مهارت‌های و فنون جنگی و توان رزمی آنان در امور نظامیگری بود. با این وجود آنان نیروی سیاسی نبودند و در انتخاب آنان صرفاً نیروی جنگاوری و بربریت‌شان مورد نظر بود. زیرا در فقدان هرگونه وابستگی خویشاوندی و قومی، با سبعت هر چه بیشتری به سرکوب مخالفان‌شان می‌پرداختند و طبق قراردادی که با حاکم و یا پادشاه مستبد می‌بستند، تا زمان رفع نیازهایشان کاملاً همگام با سیاست‌های حکومت میزبان بودند. اما این رابطه هیچگاه تضمینی و صادقانه نبود. زیرا آنان در صورتی که امتیاز بیشتری به ویژه مادی از طرف دیگری دریافت می‌کردند، غالباً به سوی آن گرایش پیدا می‌نمودند. لذا این رابطه متقابل بر حسب شرایط زمانی و مکانی و منافع مادی و سیاسی - نظامی مدام در حال تغییر بود. دولت ساسانی سیاست به کارگیری نیروهای مزدور و بیگانه را تا آخر عمر آن حکومت ادامه داد و به جای تکیه بیشتر بر نیروهای اصلی ارتش، راه جذب چنین نیروهایی را در پیش گرفت. با این اقدام نه تنها بار بودجه کشور را افزایش داد، بلکه موجبات نارضایتی گروه‌های نظامی و اشرافیت درباری را فراهم کرد. تضعیف قدرت ارتش به جهت نابرابری‌های اجتماعی در اواخر این دوره شیرازه ارتش مجهز ساسانی را از هم پاشید و خود به یکی از عوامل اصلی سقوط ساسانیان تبدیل شد.

از همه مهمتر، دادن پول به مزدوران و نیروهای بیگانه بار بودجه حکومتها را افزایش و خزانه آن را خالی می‌کرد که از لحاظ اقتصادی مقرون به صرفه نبود و هزینه لشکرکشی‌ها را افزایش می‌داد؛ حتی گاهی منجر به افزایش مالیات و باج و خراج بیش از اندازه بر جامعه می‌گردید که نارضایتی و شورش‌هایی را به دنبال داشت.

در نهایت می‌توان گفت استفاده از سربازان بیگانه و مزدور خارجی در ارتش ساسانی اگرچه موجبات ضعف ارتش ایران و وابستگی آن به چنین نیروهایی - به خاطر شهرت و

توانایی آنها در پیاده نظام بود- را به دنبال داشت؛ ولی واقعیت این است که استخدام سربازان خارجی برای خدمت در ارتش ایران، دلیل قدرت مالی ایرانیان برای خرید خدمت خارجیان و به کار گرفتن آنها در جنگها به جای به خطر انداختن جان سربازان خودی بود. در پیش گرفتن سیاست استفاده از نیروهای بیگانه و مزدور توانست به صورت موقتی در کاهش خطرات و بحرانهای خارجی و داخلی موفق‌آمیز باشد؛ ولی در دراز مدت نتیجه معکوس داد. قدرت آنان در دراز مدت در درون حکومت افزایش و پایه‌های حکومت به علت بی‌کفایتی سیاسی آنان سست گردید.

یادداشت‌ها:

- ۱- عهد اردشیر، ترجمه محمد علی امام شوشتری، تهران، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸، ص ۷۸؛ نامه تنسر به گشنسب، به تصحیح مینوی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۹، ص ۵۵؛ وندیداد، ج ۲، ترجمه هاشم رضی، چاپ اول، تهران، فکر روز، ۱۳۷۶، ص ۶۳۲؛ کارنامه اردشیر بابکان، به اهتمام محمدجواد مشکور، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۹، ص ۲۰۶؛ کتیبه حاجی آباد، سطر ۶، کتیبه نرسی در پایکولی، ستون‌های ۳ و ۳۰؛ مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، التنبیه و الشراف، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱، ص ۹۷.
- ۲- تنسر، همان، ص ۵۵؛ ویل کوکس، پیتر، مردان در جنگ، پارسیان، پارتیان و ساسانیان، ترجمه بهنام محمد پناه، تهران، سبزان، ۱۳۹۰، ص ۸۲.
- ۳- گیرشمن، رومن، هنر ایران در دوران پارتی و ساسانی، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۰؛ کوکس، همان، ص ۸۲-۸۳ و ۹۲.
- ۴- فرخ، کاوه، سواره نظام زبده ارتش ساسانی، ترجمه بهنام محمد پناه، تهران، سبزان، ۱۳۸۹، ص ۹۲.
- ۵- نفیسی، سعید، تاریخ تمدن ایران ساسانی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۴، ص ۳۵.
- ۶- اینوسترانسیف، کنستانتین، تحقیقاتی درباره ساسانیان، ترجمه کاظم کاظم‌زاده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴، ص ۴۱.
- ۷- دیاکونف، ایگور. ام، گذرگاههای تاریخ، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۶.
- ۸- کریستن سن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۵، ص ۲۹۶-۲۹۸؛ فرخ، همان، ص ۹۳.
- ۹- فرخ، همان، ص ۹۳.
- ۱۰- هوار، کلمان، ایران و تمدن ایرانی، ترجمه حشن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۴، ص ۱۷۴؛ کریستن سن، آرتور، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ترجمه مجتبی مینوی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۶، ص ۸۹.
- ۱۱- گیرشمن، همان، ص ۱۲۰.
- ۱۲- کولسنیکف. ا. ای، ایران در آستانه سقوط ساسانیان، ترجمه محمد رفیق یحیایی، تهران، کندوکاو، ۱۳۸۹، ص ۱۷۹.

- ۱۳- آلتهايم، فرانتس، تاريخ اقتصاد دولت ساساني، ترجمه هوشنگ صادقي، تهران، علمي و فرهنگي، ۱۳۸۲، ص ۱۶۳-۱۶۴.
- ۱۴- ابن اثير، عزالدين، تاريخ الكامل، ترجمه سيد حسين روحاني، تهران، اساطير، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۵۱۱.
- ۱۵- طبري، محمد بن جرير، تاريخ طبري (تاريخ الرسول و الملوك)، ترجمه ابوالقاسم پاينده، تهران، اساطير، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۶۴۷.
- ۱۶- نلسون فرای، ريچارد، عصر زرین فرهنگ ايران، ترجمه مسعود رجب نيا، سروش، تهران، ۱۳۷۵، ص ۳۰-۳۱.
- ۱۷- آلتهايم، همان، ص ۱۶۴.
- ۱۸- کولسنيکف، همان، ص ۱۸۴.
- ۱۹- کوکس، همان، ص ۸۳.
- ۲۰- کریستن سن، ايران در زمان ساسانيان، ص ۲۹۵.
- ۲۱- سامي، علي، تمدن ساساني، تهران، سمت، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۷۴.
- ۲۲- آلتهايم، فرانتس، کمک‌های اقتصادی در دوران امپراتوری‌های باستان، ترجمه امير هوشنگ اميني، تهران، آموزش و پرورش انقلاب اسلامي، ۱۳۶۹، ص ۱۸۷-۱۸۸.
- ۲۳- کولسنيکف، همان، ص ۱۴۷.
- ۲۴- ديويدي. م. لانگ، «ايران، ارمنستان و گرجستان تماس‌های سياسي»، تاريخ ايران از سلیان تا فروپاشی ساسانيان، ترجمه حسن انوشه، قسمت اول، اميرکبير، تهران، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۶۳۵.
- ۲۵- آلتهايم، کمک‌های اقتصادی در دوران امپراتوری‌های باستان، صص ۹۳ و ۱۷۴.
- ۲۶- همان، صص ۹۳ و ۱۷۴.
- ۲۷- پیگولوسکایان. و، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ايران، ترجمه عنایت‌اله رضا، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگي (پژوهشگاه)، ۱۳۷۲، ص ۱۹۱.
- ۲۸- هنرمند، بهمن، محمود آبادی، سيد اصغر؛ جعفری دهقی، محمود، «نقش و تاثیرگذاري گروه‌های تبیدي و جابه‌جا شده در عصر ساسانيان»، فصلنامه علمي - پژوهشی تاريخ اسلام و ايران، دانشگاه الزهراء، سال بیست و یکم، دوره جديد، شماره ۱۰، پياپی ۹۳، تابستان ۱۳۹۰، ص ۱۴۵.
- ۲۹- طبري، همان، صص ۶۴۶-۶۴۷ و ۲/۶۵۰.
- ۳۰- فرخ، همان، ص ۴۵.

- ۳۱- هوار، همان، ص ۱۷۴.
- ۳۲- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، صص ۲۹۸-۳۰۰.
- ۳۳- مارکوارت، یوزف، ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳، ص ۲۳۷.
- ۳۴- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، صص ۲۹۸-۳۰۰.
- ۳۵- کارنامه اردشیر بابکان، ترجمه قاسم هاشمی نژاد، تهران، مرکز، ۱۳۸۵، صص ۴۴-۴۵.
- ۳۶- فرخ، همان، ص ۴۲.
- ۳۷- همان، ص ۳۸.
- ۳۸- کوکس، همان، ص ۱۰۱.
- ۳۹- اکبری، امیر، تاریخ اجتماعی ایران در عصر ساسانیان، مشهد، معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد بجنورد، ۱۳۸۲، ص ۱۳۲.
- ۴۰- کوکس، همان، ص ۱۰۲.
- ۴۱- اینوستراتسیف، همان، ص ۴۱؛ باسورث، کلیفورد ادموند، تاریخ غزنویان، ج ۱ و ۲، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۷، ص ۱۰۹.
- ۴۲- فرخ، همان، ص ۳۸.
- ۴۳- همان، ص ۴۲.
- ۴۴- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، صص ۲۹۸-۳۰۰.
- ۴۵- فرخ، همان، ص ۴۲.
- ۴۶- هوار، همان، ص ۱۷۴.
- ۴۷- مارکوارت، همان، ص ۲۳۷.
- ۴۸- اینوستراتسیف، همان، ص ۴۱.
- ۴۹- شیپمان، کلاوس، مبانی تاریخ ساسانیان، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، فرزانه روز، ۱۳۸۴، ص ۱۱۶؛ مارکوارت، همان، صص ۸۲ و ۱۰۸.
- ۵۰- پتروشفسکی. پ. ای، تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام، ۱۳۵۴، ص ۷۵.
- ۵۱- مارکوارت، همان، ص ۲۲۴.

- ۵۲- مسکویه رازی، ابوعلی، تجارب الامم، ترجمه و تحشیه ابوالقاسم امامی، سروش، تهران، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۱۴۷.
- ۵۳- مقتدر، غلامحسن، جنگهای هفتصد ساله ایران و روم، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۲، صص ۱۰۹-۱۱۰.
- ۵۴- ثعالبی نیشابوری، ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، تاریخ ثعالبی (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)، ترجمه محمد فضائی، تهران، نقره، ۱۳۶۸، ص ۳۸۴؛ مارکوارت، همان، ص ۱۱۹.
- ۵۵- پروکوپیوس، جنگ‌های ایران و روم، ترجمه محمد سعیدی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲، ص ۴۳.
- ۵۶- پیگولوسکایا، ن. و، تاریخ ایران باستان، ترجمه مهرداد ایزدپناه، تهران، محور، ۱۳۸۵، ص ۲۰۱.
- ۵۷- Sabiroi از اقوام کوچنده سواحل دریای خزر بوده‌اند که آنان را از خویشاوندان اقوام هون و خزر دانسته‌اند.
- ۵۸- پروکوپیوس، همان، صص ۷۲ و ۷۹.
- ۵۹- پیگولوسکایا، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران، ص ۲۰۳.
- ۶۰- گیرشمن، همان، ص ۱۲۰.
- ۶۱- آلتهایم، کمک‌های اقتصادی در دوران امپراتوری‌های باستان، ص ۱۶۴.
- ۶۲- مقتدر، همان، صص ۱۱۵-۱۱۷.
- ۶۳- آلتهایم، کمک‌های اقتصادی در دوران امپراتوری‌های باستان، ص ۱۸۳.
- ۶۴- پروکوپیوس، همان، صص ۷۹ و ۸۶.
- ۶۵- طبری، همان، ج ۲، ص ۶۴۶؛ فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، متن کامل به تصحیح ژول مل، تهران، بهزاد، ۱۳۸۷، ص ۶۳۰.
- ۶۶- طبری، همان، ج ۲، ص ۶۴۶؛ دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، اخبارالطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نی، ۱۳۶۶، ص ۹۶.
- ۶۷- طبری، همان، ج ۲، ص ۶۴۹.
- ۶۸- معطوفی، اسداله، تاریخ چهار هزار ساله ارتش ایران، تهران، ایمان، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۹۸.
- ۶۹- مورونی، مایکل، «تاثیر اقتصاد اواخر دوره ساسانی بر شبه جزیره عربستان»، جامعه و اقتصاد عصر ساسانی، ترجمه حسین کیان راد، تهران، سخن، ۱۳۸۵، صص ۹۶-۹۷.

- ^{۷۰}- طبری، همان، ج ۲، ص ۶۹۵؛ مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، ترجمه و تعلیقات محمد رضا شفیع کدکنی، ج ۱ تا ۳، تهران، آگه، ۱۳۹۰، ص ۵۱۹.
- ^{۷۱}- پروکوپوس، همان، صص ۱۰۶-۱۰۷.
- ^{۷۲}- همان، صص ۱۰۷-۱۰۸.
- ^{۷۳}- فرخ، همان، ص ۱۴.
- ^{۷۴}- کولسنیکف، همان، ص ۱۷۹.
- ^{۷۵}- مارکوارت، همان، ص ۱۳۲.
- ^{۷۶}- به احتمال زیاد، پادشاهان ساسانی با اسکان اسیران جنگی در مناطق مخلف ایران، می‌کوشیدند وضع توده مردم در این مناطق را بهبود ببخشند. بدین منظور شهرها و روستاهایی برای ایشان ساخته و یا در مناطقی که از قبل وجود داشت، اسکانشان دادند. یا احتمال دارد منظور از اسکان این مهاجران جدید، اقدامی علیه کاهش جمعیت و تقلیل قوای نظامی بوده است. بدین وسیله از نیروی فعال بسیاری برخوردار می‌شدند که از لحاظ فنی نیز دارای اهمیت بودند. بعلاوه از آنجا که میزان قابل توجهی از زمینهای حاصلخیز این سرزمین هنوز بایر بود، از آنان در آبادانی این زمینها که برای خزانه شاهی مهم و باارزش بودند، استفاده می‌شد. (کلیما، اوتاکر، تاریخ جنبش مزدکیان، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد، تهران، توس، ۱۳۸۶، صص ۱۲۴-۱۲۵).
- ^{۷۷}- طبری، همان، ج ۲، ص ۶۴۷.
- ^{۷۸}- هنرمند، همان، ص ۱۵۸.
- ^{۷۹}- طبری، همان، ج ۲، صص ۶۴۶-۶۴۷؛ ابن اثیر، همان، ج ۲، ص ۵۰۶.
- ^{۸۰}- طبری، همان، ج ۲، ص ۶۵۰.
- ^{۸۱}- اینوستراتسیف، همان، ص ۸۲.
- ^{۸۲}- فرخ، همان، ص ۳۹.
- ^{۸۳}- پیگولوسکایا، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران، ص ۲۱۰.
- ^{۸۴}- کریستن سن، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، ص ۹۰؛ هوار، همان، ص ۱۷۴.
- ^{۸۵}- گردیزی، ابوسعیدابی الحی بن ضحاک بن محمود؛ تاریخ گردیزی (زین الاخبار)؛ تصحیح عبدالحی الحیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۹۱. دینوری، همان، ص ۱۱۱.

- ۸۶- طبری، همان، ج ۲، ص ۷۲۵.
- ۸۷- کولسنیکف، همان، ص ۸۹.
- ۸۸- همان، ص ۸۱.
- ۸۹- طبری، همان، ج ۲، ص ۷۲۵.
- ۹۰- ثعالبی، همان، ص ۴۲۱.
- ۹۱- طبری، همان، ج ۲، ص ۷۲۷.
- ۹۲- کریستن سن، آرتور، داستان بهرام چوبین، ترجمه منیژه احد زادگان آهنی، تهران، طهوری، ۱۳۸۵، ص ۵۴.
- ۹۳- یعقوبی، ابن واضح؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۱، ترجمه ابراهیم آیتی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱، ص ۲۰۷.
- ۹۴- رضا، عنایت اله، ایران و ترکان در روزگار ساسانیان؛ تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴، صص ۱۰۷-۱۰۸.
- ۹۵- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، صص ۲۶۶-۲۶۷؛ یعقوبی، همان، ج ۱، ص ۲۰۷؛ دینوری، همان، ص ۱۲۲.
- ۹۶- کولسنیکف، همان، ص ۸۹؛ آلتهایم، تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، ص ۱۶۷.
- ۹۷- طبری، همان، ص ۷۲۵.
- ۹۸- فرخ، همان، صص ۶۸-۶۹.
- ۹۹- کولسنیکف، همان، ص ۱۵۲.
- ۱۰۰- آلتهایم، تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، صص ۱۶۲ و ۱۷۱.
- ۱۰۱- راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۱، تهران، بی نا، ص ۶۹۴.
- ۱۰۲- مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۱، صص ۲۶۹-۲۷۰.
- ۱۰۳- فرخ، همان، ص ۶۹.
- ۱۰۴- همان، صص ۴۱-۴۲.
- ۱۰۵- کوکس، همان، ص ۸۳.
- ۱۰۶- مارکوارت، همان، ص ۱۳۴.

- ۱۰۷- فرخ، همان، ص ۶۷.
- ۱۰۸- کولسنیکف، همان، ص ۱۲۲.
- ۱۰۹- ثعالبی، همان، ص ۴۲۸؛ ابن العبری، غریغوریوس ابوالفرج اهرن، تاریخ مختصرالدول، ترجمه محمد علی تاج پور و حشمت اله ریاضی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴، ص ۱۴۵.
- ۱۱۰- نولدکه تعداد این مستحفظان را چهار هزار نفر ذکر کرده است (نولدکه، همان، ص ۵۰۷ پاورقی).
- ۱۱۱- نولدکه، تئودور، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۸، صص ۳۰۹ و ۵۰۷.
- ۱۱۲- دینوری، همان، صص ۱۳۲-۱۳۴.
- ۱۱۳- یعقوبی، همان، ج ۱، ص ۲۱۱.
- ۱۱۴- کولسنیکف، همان، صص ۱۲۲-۱۲۴.
- ۱۱۵- کولسنیکف، همان، ص ۲۶۱؛ فردوسی، همان، ص ۷۸۹.
- ۱۱۶- کولسنیکف، همان، ص ۲۶۱.
- ۱۱۷- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۶۴۴.
- ۱۱۸- ثعالبی، همان، ص ۴۶۳.
- ۱۱۹- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، تاریخ بلعمی، تصحیح محمد تقی بهار، تهران، زوار، ۱۳۸۵، صص ۸۲۰-۸۲۱؛ ثعالبی، همان، ص ۴۶۵.
- ۱۲۰- کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ص ۶۴۶؛ وینتر، انگلبرت و دیگناس، بئاته، روم و ایران، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، فروزان، ۱۳۸۶، ص ۳۷.
- ۱۲۱- بلعمی، همان، صص ۸۲۰-۸۲۱.
- ۱۲۲- آلتهم، تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، ص ۱۷۷.
- ۱۲۳- طبری، همان، ج ۲، ص ۷۳۶ و ۷۶۷.
- ۱۲۴- زرین کوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۰، صص ۱۹۵-۱۹۶.
- ۱۲۵- کولسنیکف، همان، صص ۱۳۸-۱۳۹.
- ۱۲۶- بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران، سروش، ۱۳۶۴، ص ۴۱.
- ۱۲۷- زرین کوب، همان، ص ۳۱۹.

- ۱۲۸ - بلاذری، همان، صص ۷۴-۷۵.
- ۱۲۹ - زرین کوب، همان، ص ۱۹۸.
- ۱۳۰ - باسورث، همان، ص ۱۰۶.
- ۱۳۱ - پروکوپيوس، همان، ص ۸۷.
- ۱۳۲ - مارکوارت، همان، ص ۲۰۵.
- ۱۳۳ - پاسدرماجیان، هراند، تاریخ ارمنستان، ترجمه محمد قاضی، تهران، زرین، ۱۳۷۷، صص ۲۱۸-۲۱۹.
- ۱۳۴ - نلسون فرای، ریچارد، تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲، ص ۵۳۶.
- ۱۳۵ - کولسنیکف، همان، ص ۱۴۸.
- ۱۳۶ - Thema اصلاح در سپاه بود. با ایجاد تقسیمات جدید در ایالات قدیم آسیای صغیر نواحی بزرگ نظام ایجاد شد که در آن‌ها فرمانده کل حق تصمیم‌گیری داشت. از این فراتر آنکه، سربازانی که به یک «تما» وابسته بودند. در منطقه استقرار خود سکنی گزیدند. بدین معنی که آنان هم سرباز بودند و هم کشاورز آزاد.
- ۱۳۷ - فرای، تاریخ باستانی ایران، صص ۵۳۵-۵۳۶؛ شمیمان، همان، ص ۷۳.